



10.30497/sj.2024.77665

Bi-quarterly Scientific Journal of "Research Letter of Social Jurisprudence",
Vol. 12, No. 2 (Serial 24), Spring & Summer 2024

Research Paper

An Analysis of the Coherence of the 'Right to Obedience' Theory

Hossein Ali Saadi*

Received: 18/04/2024

Accepted: 10/08/2024

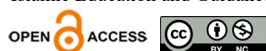
Abstract

The theory of the right to obedience is one of the innovative theories of Martyr Sadr (may God have mercy on him), which was designed and presented against the famous theory of the fundamentalists based on the 'abomination of punishment' without explanation. The rule of 'abomination of punishment' without explanation is based on the central point that unless the obligation is clearly or scientifically communicated to the person obligated, it does not require incitement and the creation of a *Baath*, and the punishment for inaction where there is no need for incitement will be abominable according to reason. By raising the issue that the scope of fulfillment depends on the *maulaviyyah* and the right to obey, Martyr Sadr believes that *maulaviyyah* is a questionable reality and that the extent to which the *maulaviyyah* of the master is strong, the scope of fulfillment also expands. The famous mistake of the *Usuliyyah* is that in *maulaviyyah*, they have equated the conventional *maula* (master) with the true *maula*, and just as in conventional mastery the possible fulfillment of the task is not fulfilled, in the true master they have also raised the possibility of the non-fulfillment of the possible fulfillment of the tasks. The essence of Martyr Sadr's view is that there is a requirement of *Baath* and incitement in the tasks revealed to be possible in the true master. This theory has been criticized by some due to its internal inconsistency. The critic claims that in the possibility of the obligatory duty of the master, there is also the possibility of release and permission, and the right to obey the master, just as there is a requirement to observe *maulaviyyah* in obligatory rulings, there is also a requirement to observe *maulaviyyah* in dispensational rulings, and in the event of conflict between the aspects of obligation and release, there is no aspect that prefers one side over the other. Therefore, the theory of Martyr Sadr is plagued by internal inconsistency. In this article, an attempt has been made to clarify the absence of these problems in the theory. The claim of Martyr Sadr is that there is a requirement to provoke in the possible duties of the true master, and the critic considers the theory incomplete because the right to obey in the area of obligatory duties is hindered and disturbed by dispensational duties, rather than criticizing the principle of the claim, which is the existence of the requirement of *Baath*. This is the main error of the criticism, although it also faces problems in other areas, which have also been addressed.

Keywords

Right to Obedience, Martyr Sadr, Internal Inconsistency, Obligatory and Dispensational Aspects, Preservation Interference, Conformity Interference, Possibility Justification

* Professor of the Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Faculty of Theology, Islamic Education and Guidance, Imam Sadiq University, Tehran, Iran. saadi@isu.ac.ir



تحلیلی بر انسجام نظریه حق الطاعه

حسینعلی سعدی*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۳۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۵/۲۰

نوع مقاله: پژوهشی

چکیده

نظریه حق الطاعه از جمله نظریات ابداعی متفکر شهید صدر (رحمت‌الله علیه) است که در برابر نظریه مشهور اصولیان مبنی بر قبح عقاب بلابیان طراحی و ارائه شده است. قاعده قبح عقاب بلابیان مبتنی بر این نکته محوری است که تکلیف تا به نحو قطع یا علمی به مکلف واصل نشود، اقتضای تحریک و ایجاد بعث ندارد و عقاب بر عدم تحرک در جایی که مقتضی تحریک نیست، به حکم عقل قبیح خواهد بود. شهید صدر (رحمت‌الله علیه) با طرح این مسئله که قلمرو تنجیز وابسته به مولویت و حق الطاعه است، معتقد است مولویت حقیقتی مشکک است و هر میزان که مولویت مولا آکد باشد، دایره تنجیز نیز توسعه می‌یابد و خطای مشهور اصولیان از آن روست که در مولویت، مولای عرفی را به مولای حقیقی تنظیم کرده‌اند و چنان‌که در موالی عرفی وصول احتمالی تکلیف منجز نیست، در مولای حقیقی نیز عدم تنجیز وصول احتمالی تکالیف را مطرح کرده‌اند. اصل و جان‌مایه نظر شهید صدر (رحمت‌الله علیه)، وجود اقتضای بعث و تحریک در تکالیف منکشف به احتمال در مولای حقیقی است. این نظریه از سوی برخی با عنوان ناسازگاری درونی نقد شده است. مدعی ناقد این است که در احتمال تکلیف الزامی مولا، احتمال ترخیص و اباحه نیز وجود دارد و حق الطاعه مولا چنان‌که اقتضای رعایت مولویت در احکام الزامی دارد، اقتضای رعایت مولویت در احکام ترخیصی نیز دارد و در صورت تراحم جوانب الزام و ترخیص، هیچ وجهی بر ترجیح جانبی بر جانب دیگر وجود ندارد. از این رو نظریه شهید صدر (رحمت‌الله علیه) گرفتار ناسازگاری درونی است. در این نوشتار سعی شده است عدم ورود این اشکال بر نظریه روشن شود. مدعی شهید صدر (رحمت‌الله علیه) وجود اقتضای تحریک در تکالیف محتمل مولای حقیقی است و ناقد به خاطر مانع و مزاحم داشتن حق الطاعه در ناحیه تکالیف الزامی از سوی تکالیف ترخیصی، نظریه را ناتمام می‌داند نه اینکه اصل مدعا را که وجود مقتضی بعث است، به نقد کشیده باشد. این خطای اصلی نقد است؛ گرچه در حوزه‌های دیگری هم با اشکال مواجه است که بدان‌ها نیز پرداخته شده است.

واژگان کلیدی

حق الطاعه، شهید صدر (رحمت‌الله علیه)، ناسازگاری درونی، جهات الزامی و ترخیصی، تراحم حفظی، تراحم امتثالی، تنجیز احتمال

* استاد گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات، معارف اسلامی و ارشاد، دانشگاه امام صادق علیه السلام، تهران، ایران.
saadi@isu.ac.ir

مقدمه

یکی از نظریات مهم و ابداعی شهید سیدمحمدباقر صدر (رحمت الله علیه) در علم اصول که ناشی از توجه ایشان به برخی مبانی کلامی و اتصال آن به مسائل علم اصول است، نظریه حق الطاعه است که اثر مهم آن تنجیز مطلق وصول ولو به نحو انکشاف احتمال است. این نظریه مقابل نظریه مشهور اصولیان است که گفته‌اند انکشاف حکم اگر به نحو علم یا علمی باشد، تنجیز دارد و انکشاف احتمالی و غیرعلمی تنجیز ندارد و مادامی که حجت بر تکلیف اقامه نشود، عقاب به حکم عقل قبیح است. اقامه حجت به تحقق بیان است که همان وصول به نحو علم یا علمی است. در مقابل، شهید صدر معتقد است حجت تابعی از مولویت و اشتباه اصولیان این است که مولویت مولای حقیقی را به مولای عرفیه تنظیر کرده و حجت در خصوص موالی عرفی را ملاک تحدید در حجت مولای حقیقی قرار داده‌اند. در صورتی که چون مولویت مولای حقیقی آکد از مولای عرفی است، دایره حجت هم وسیع‌تر خواهد بود و شامل وصول احتمال تکلیف نیز می‌شود. تکالیف مولای عرفی اگر به نحو احتمال وصول یابد، تنجیز نخواهد داشت، اما در مولای حقیقی به خاطر آکدیت مولویتش، احتمال تکلیف نیز منجز خواهد بود و بعث ایجاد خواهد کرد.

این نظریه از سوی برخی به نقد کشیده شده و از زمان طرح آن محور گفت‌وگو و بحث قرار گرفته است. یکی از نقدها، ناسازگاری درونی این نظریه است که از سوی ناقد آن به عنوان شبهه‌ای جدی که می‌تواند بنیان نظریه حق الطاعه شهید صدر را براندازد، مطرح شده است؛ گرچه راقم این سطور معتقد است که اصولاً این اشکال به شهید صدر وارد نبوده و در واقع توهم اشکال است نه اشکال و صلب موضوع مطرح شده از سوی شهید صدر از دید ناقد مغفول مانده است. از این رو برای تبیین موجه بودن اشکال یا عدم ورود آن ضروری است که به اختصار به تحلیل نظریه مشهور مبنی بر قبح عقاب بلا بیان پرداخته شود تا محور اصلی اشکال شهید صدر بر مدعای مشهور روشن شود و بعد از تبیین نظریه شهید صدر، به تحلیل شبهه ناسازگاری درونی این نظریه پرداخته شود.

۱. قاعده قبح عقاب بلایان

مشهور اصولیان معتقدند که بیان مولا و انکشاف تکلیف موضوع قاعده قبح عقاب بلایان خواهد بود. شهید صدر معتقد است قاعده قبح عقاب بلایان و حجیت ذاتی قطع از دوره وحید بهبهانی، عصر ثالث، در تفکر اصولی ایجاد شده است (صدر، ۱۴۰۸ق، ج ۳، ص. ۵۹؛ صدر، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص. ۲۳). مرحوم وحید بهبهانی دلیل مجتهدان در تقابل با اخباریان مبنی بر حکم عقل بر قبیح بودن عقاب بدون بیان و علم را توضیح داده، معتقد است شیخ صدوق، محقق، علامه، شیخ کلینی، شیخ مفید (رحمت الله علیهم) و دیگران همگی بر این مبنا بوده‌اند (بهبهانی، ۱۴۱۵ق، صص. ۲۴۱-۲۴۰). وی حجت اخباریان را در روایات دال بر توقف در صورت عدم علم به حکم معرفی می‌کند؛ یعنی در صورت لایبان مفاد اخبار احتیاط، توقف است نه برائت. با فرض پذیرش مدعای اخباریان، ادعای ایشان نمی‌تواند نافی حکم عقل به قبح عقاب بلایان باشد؛ زیرا مدعی شده‌اند شارع با جعل احتیاط در موارد عدم علم، موضوع قاعده را برطرف ساخته است، اما اگر طبعاً لایبان محقق باشد، حکم عقل بدیهی، قبح عقاب خواهد بود. شیخ انصاری، آخوند خراسانی، محقق نایینی، محقق اصفهانی، محقق عراقی (رحمت الله علیهم) و دیگر اصولیون نیز ضمن پذیرش اصل قاعده به توضیح چرایی و تحلیل قبح پرداخته‌اند که برای فهم نظریه شهید صدر (رحمت الله علیه)، فهم نظر این بزرگان مهم است. این پرسش که چرا عقاب بدون بیان قبیح است، از مناظر مختلف پاسخ یافته است که به آن‌ها اشاره می‌شود.

۱-۱. شیخ انصاری (رحمت الله علیه)

تحلیل شیخ انصاری (رحمت الله علیه) در خصوص چرایی قبح عقاب بلایان حکم عقل است. ایشان شاهد بر حکم عقل به قبح عقاب بلایان را حکم جمیع عقلا معرفی می‌کند که عقلا مؤاخذه عبد توسط مولا را بر فعلی که معترف است اعلام نکرده است، قبیح می‌دانند (انصاری، ۱۴۲۸ق، ج ۲، ص. ۵۶). شهید صدر (رحمت الله علیه) نیز این کلام شیخ انصاری و شریف‌العلماء (رحمت الله علیهما) را به‌عنوان بیان ساده نظریه قبح عقاب توضیح می‌دهد که تا وقتی که ملاحظه می‌کنیم موالی و عبید عرفی را اگر عبد مطلع بر اوامر مولا نشود و امتثال نکند؛ مولا به او بگوید چرا انجام ندادی، عبد می‌گوید من علم

به صدور امر تو پیدا نکردم. در این صورت اگر مولا بگوید چرا احتیاط نکردی، عبد می‌گوید من علم به ایجاب احتیاط هم پیدا نکردم. اینجا به تعبیر شریف‌العلما (رحمت‌الله علیه) انقطع حجة المولا و مولا حق عقاب را ندارد. این نکته را عقلا درک می‌کنند و همین نکته قاعده قبح عقاب بلا بیان است (صدر، ۱۴۰۸ق، ج ۳، ص. ۷۱). ممکن است تحلیل شهید صدر (رحمت‌الله علیه) از بیان شیخ انصاری (رحمت‌الله علیه) مورد مناقشه قرار گیرد، اما طبق بیانی که محقق آشتیانی (رحمت‌الله علیه) در مورد بیان شیخ انصاری (رحمت‌الله علیه) دارد، بیان شیخ حاوی این نکته است که عقل استقلالی حکم می‌کند که مؤاخذه عبد توسط مولا بر مخالفت چیزی که بیان نکرده یا عبد مطلع نشده است، قبیح است (آشتیانی، ۱۴۲۹ق، ج ۴، صص. ۳۱۶-۳۱۵)

۲-۱. محقق نایینی (رحمت‌الله علیه)

محقق نایینی (رحمت‌الله علیه) در دو دوره اصول خود تحلیل از چرایی قبح عقاب بلا بیان را ارائه می‌کند. او در *فوائد الاصول* می‌نویسد اگر عبد فحوص و پرسش از مراد مولا داشت و بر مراد مولا دست نیافت، عقابش قبیح است؛ چه مولا مراد واقعی داشته باشد یا نداشته باشد؛ زیرا منظور از بیان در قاعده قبح عقاب بلا بیان، بیان واصل به عبد است نه بیان واقعی. محقق نایینی (رحمت‌الله علیه) در تحلیل این مدعا می‌نویسد که اراده نفس‌الامری نمی‌تواند محرک عضلات عبد باشد و این اراده صلاحیت داعویت ندارد و بیان واقعی زمانی که به عبد واصل نشده باشد، فاقد اثر است (نایینی، ۱۳۷۶، ج ۳، صص. ۲۱۶-۲۱۵). بیان موجود در قاعده در دلیل لفظی نیامده است که این استفاده شود که مراد بیان واقعی است یا بیان واصل، بلکه به ملاک حکم عقل است و عقل اراده واقعی مولا را قاصر از تحریک عبد می‌داند. ایشان در همین *فوائد* در موضع دیگری می‌نویسد:

و أما العقل:

فحكمه بالبراءة مما لا يكاد يخفى، لاستقلاله بقبح العقاب بلا بيان واصل إلى المكلف بعد إعمال العبد ما تقتضيه وظيفته من الفحص عن حكم الشبهة و اليأس عن الظفر به في مظان وجوده و لا يكفي في صحة المؤاخذه و استحقاق العقوبة مجرد البيان الواقعي مع عدم وصوله إلى المكلف، فان وجود البيان الواقعي كعدمه غير قابل لأن

یکون باعنا و محرکا لإرادة العبد ما لم یصل إلیه و یکون له وجود علمی (نایینی، ۱۳۷۶، ج ۳، ص. ۳۶۵).

همچنین، ایشان در *اجود/تقریرات* نیز قاعده قبح عقاب بلایان را به این شکل تقریر می‌کند که حکم عقل به قبح عقاب بلایان بدین خاطر است که احکام واقعیه نمی‌تواند تحریک عبد داشته باشد و محرکیت بعد وصول معقول است. امکان ندارد انبعاث از وجود خارجی محقق شود، بلکه انبعاث از وجود علمی بعث است. چنان‌که اسد خارجی موجب تحرز نمی‌شود و فرار و تحرز بعد از احراز وجود (وجود علمی) صورت می‌پذیرد. همین‌طور حرمت مجعول از سوی شارع انزجار را در پی ندارد مگر بعد از آنکه به عبد واصل شود. ازاین‌رو حکم محتمل به‌خودی‌خود محرکیتی ندارد؛ زیرا احتمال وجود و احتمال عدم مساوی است (نایینی، ۱۳۵۲، ج ۲، ص. ۱۸۶).

استدلال محقق نایینی (رحمت‌الله علیه) در این جمله خلاصه می‌شود که عقاب بر ترک تحرک در جایی که مقتضی تحریک وجود ندارد، قبیح است و این قضیه ازجمله قضایای بدیهی است که قیاسش همراهش است (صدر، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص. ۲۷). این تحلیل بعداً در تحلیل نظریه شهید صدر (رحمت‌الله علیه) مورد نقد واقع می‌شود که تمام اختلاف میان صاحبان دو نظریه در همین جاست که در تکالیف منکشف بالاحتمال، آیا مقتضی تحریک وجود دارد یا خیر؟ قائلان به قبح عقاب بلایان معتقدند اگر تکلیف وجود علمی نیافت، مقتضی تحریک ندارد و در واقع محرکیت تکالیف را محدود به وجود علم و علمی می‌دانند. در صورتی‌که قائلان به مسلک حق الطاعة معتقدند که در مولای حقیقی تکالیف احتمالی هم صلاحیت تحریک را دارند. شهید صدر (رحمت‌الله علیه) با تفکیک تحرک تکوینی و تشریعی معتقد است که قلمروی محرکیت تشریعی به حق الطاعة برمی‌گردد که محرکیت تابعی از حق الطاعة مولاست (صدر، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص. ۲۷).

۳-۱. محقق اصفهانی (رحمت‌الله علیه)

ایشان با دو بیان به توضیح و تحلیل چرایی قاعده قبح عقاب بلایان می‌پردازد. در بیان نخست، ضمن ارجاع قاعده قبح عقاب بلایان به قاعده اصلی عقل علمی یعنی قبح ظلم و حسن عدل می‌نویسد بعد از فرض مولویت، اگر عبد با تکالیفی که حجت بر آن اقامه

شده است، مخالف کند، این خروج از زی عبودیت است و ظلم و قبیح خواهد بود و اگر مخالفت بر تکلیفی که حجت بر آن تمام نشده است، صورت پذیرد، این ظلم و خروج از عبودیت نیست. از این رو عقاب در چنین صورتی قبیح است (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۴، ص. ۸۴) شهید صدر (رحمت الله علیه) معتقد است که این بیان مصادره است؛ زیرا منظور از اتمام حجت چیست؟ اگر منظور اتمام به وصول علمی باشد که محل نزاع همین است و باید تحلیل شود (صدر، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص. ۲۸)

بیان دوم محقق اصفهانی (رحمت الله علیه) مبتنی بر نظریه ایشان در باب حقیقت حکم و تکلیف است. ایشان حکم را به دو قسم انشایی و حقیقی منقسم می‌کند. حکم انشایی حکمی است که با جعل و انشا بدون ایجاد داعی حاصل شده است و حکم حقیقی حکمی است که به داعی بحث و تحریک و به داعی جعل الداعی انشا شده و در حکم حقیقی بحث نهفته است. محقق اصفهانی (رحمت الله علیه) معتقد نیست که خطاب باعشیت و محرکیت داشته باشد مگر اینکه به عبد واصل شده باشد. بنابراین، بدون وصول، خطاب نمی‌تواند ایجاد داعی کند و روشن است که عقاب در این فرض قبیح خواهد بود (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۴، ص. ۸۳). شهید صدر (رحمت الله علیه) معتقد است انشا در صورت وصول احتمال هم می‌تواند محرک باشد و داعی ایجاد کند و این وصول احتمال خطاب در مولای حقیقی ایجادالداعی می‌کند که این همان ارتباط دایره تنجیز با حق الطاعه هست که به تفصیل خواهد آمد (صدر، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص. ۲۸).

ملاحظه شد که در هر سه تقریر قاعده قبح عقاب بلا بیان، طرفداران این نظریه معتقدند که وصول احتمالی نمی‌تواند بیان باشد؛ چه از منظر شیخ (رحمت الله علیه) که معتقد بود در صورت وصول احتمالی، عقلا عقاب و مؤاخذه را قبیح می‌دانند و چه در تحلیل محقق نایینی (رحمت الله علیه) که معتقد بود در وصول احتمالی مقتضی تحریک وجود ندارد و احتمال نمی‌تواند محرک باشد که اگر این مطلب پذیرفته شود، طبیعی است که عقاب بر عمد تحرک در جایی که مقتضی تحریک نیست، قبیح خواهد بود که این از گزاره‌های بدیهی قیاساتها معها خواهد بود. در تحلیل محقق اصفهانی (رحمت الله علیه) نیز مشاهده شد که وصول احتمالی برای ایجاد داعی که حقیقت حکم است، کافی نیست. اصل مدعای تمام این اعظام بر این محور مترتب است که وصول علم و علمی است که می‌تواند محرکیت داشته باشد و عدم امتثالش قبیح و ظلم بر مولا است و

استحقاق عقاب عبد را بر مولا به وجود می‌آورد.

نکته محوری این است که آیا وصول احتمالی بیان و حجت خواهد بود یا خیر؟ آیا تکلیف احتمالی نیز مانند انکشاف علم و علمی است یا خیر؟ نکته کلیدی فرمایش شهید صدر (رحمت‌الله علیه) نیز همین جاست که تنجیز با حق الطاعة مرتبط است و در مولای عرفی حق با مشهور است، اما در مولای حقیقی به بیانی که خواهد آمد، انکشاف احتمالی هم تنجیز خواهد داشت و وصول تابعی از مولویت خواهد بود.

۲. نظریه حق الطاعة

شهید صدر (رحمت‌الله علیه) ضمن نقد تقاریر مختلف قاعده قبح عقاب بلا بیان، معتقد است که اصولیان بحث مولویت مولا و مسئله حجیت را از هم جدا کرده‌اند. از سوی دیگر، مولویت را به عنوان یک کلی متواطی که تشکیک‌ناپذیر است و زیاده و نقصان نمی‌پذیرد، مطرح کرده‌اند که موضع آن هم علم کلام است و از میزان حجیت و منجزیت در اصول بحث کرده‌اند و آنگاه که از حجیت بحث کرده‌اند، حجیت قطع را ذاتی دانسته و حجیت ظنون را به آن ارجاع داده‌اند. شهید صدر (رحمت‌الله علیه) معتقد است که خطای اساسی این تفکر، تفکیک بین مولویت و حجیت است و اساساً بحث از حجیت، بحث از حدود مولویت است. مولای حقیقی که به ملاک خالقیت و مالکیت مولویت یافته، از مولویت عرفی و جعلی قابل تفکیک است. در واقع، مولویت مقول به تشکیک است و هر میزان که مولویت آکد و اشد باشد، قلمرو حق طاعت توسعه می‌یابد. از این رو وصول تکالیف مولای حقیقی اگر به نحو احتمال هم باشد، تنجیز دارد. بیان کلیدی شهید صدر (رحمت‌الله علیه) این است:

و كلما كان الملاك آكد كان حق الطاعة أوسع، فقد يفرض بعض المراتب من منعمية المنعم لا يترتب عليه حق الطاعة إلا في بعض التكاليف المهمة لا في كلها و قد تكون المنعمية أوسع بنحو يترتب حق الطاعة في خصوص التكاليف المعلومه و قد تكون مولوية المولى أوسع دائرة من ذلك بان كانت منعميته بدرجة يترتب عليه حق الطاعة حتى في المشكوكات و المحتملات من التكاليف (صدر، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص. ۲۴).

نظریه حق الطاعة مبتنی بر دو رکن رکن است که در نقد نظریه نیز باید به همین دو

نکته توجه شود. رکن نخست، مولویت مشکک است و بین مولای حقیقی که به ملاک منعیت و خالقیت حق مولویت یافته است با بقیه موالی عرفی که مولویت مجعوله دارند، تفاوت به شدت و نقص وجود دارد. رکن دوم نظریه نیز این است که قلمرو حجیت تابعی از اشتداد مولویت است و هر میزان مولویت اشتداد یابد، قلمرو حجیت نیز توسعه می‌یابد؛ به گونه‌ای که حتی احتمالات و مشکوکات نیز ایجاد تنجیز می‌کنند. پس نقطه اساسی نظریه حق الطاعه همین ادعاست که انکشاف احتمالی هم در مولای حقیقی مثل انکشاف قطعی در باقی موالی تنجیز دارد و سخن از تنجیزآوری احتمال است و تمام نزاع ایشان با همه تقاریب نظریه قبح عقاب بلایان در همین موضوع است.

اینکه شیخ اعظم (رحمت‌الله علیه) مدعی شد عقلاً عقاب بر تکلیف غیرواصل به طریق علمی را قبیح می‌دانند یا محقق نایینی (رحمت‌الله علیه) که معتقد بود در وصول غیرعلمی مقتضی برای تحرک وجود ندارد یا محقق اصفهانی (رحمت‌الله علیه) که بر این نظر بود که وصول غیرعلمی ایجاد داعی نمی‌کند و بعث‌آفرین نیست، همه در یک نکته محوری اشتراک دارند که سخنان در حوزه موالی جعلی و عرفی است که مولویت شدید ندارند که در این حوزه سخن صحیحی نیز است، اما خطای اساسی این نظریه، تنظیر مولای حقیقی به مولای جعلی است. اگر بپذیریم استدلال مولویت توسعه در قلمرو حجیت ایجاد می‌کند - گرچه ما به این سخن نقد داریم - قطعاً باید پذیرفت در مولای تکوینی انکشاف احتمالی هم مقتضی برای تحریک دارد و توان ایجاد داعی را خواهد داشت.

تأکید بر این نظریه بدین خاطر است که در نقود بعدی که به شهید صدر (رحمت‌الله علیه) وارد شده است، از این نکته محوری غفلت و صورت مسئله به گونه‌ای دیگر تقریر شده است. شهید صدر (رحمت‌الله علیه) مدعی است در شبهات غیرمقرون به علم اجمالی که منکشف به انکشاف احتمالی شده‌اند، در تکالیف مولای حقیقی تنجیزآور است و نباید آن را به موالی عرفیه تنظیر کرد.

قطعاً نقد نظریه ایشان در دو محور شایان فرض و تصور است. نخست اینکه، ادعای تشکیکی بودن مولویت ابطال و اثبات شود هیچ تفاوت مرتبه‌ای میان مولویت تکوینی و جعلی وجود ندارد و در محور دوم، با تسلّم، تشکیکی بودن مولویت اثبات

شود که اشتداد مولویت هیچ اثری بر دایره و قلمرو حجیت نخواهد داشت؛ چنان‌که ادعای ما نیز همین است و حجیت انکشاف احتمالی در مولویت تکوینی باطل است.

۳. نقد نظریه حق الطاعة

چنان‌که گذشت، نظریه حق الطاعة از مناظر مختلف با نقد مواجه شده است که البته قائلان به نظریه، پاسخ‌های متعددی نیز به این نقود داده‌اند که از حوصله این نوشتار خارج است. آنچه راقم این سطور را واداشت تا بار دیگر این نظریه را تحلیل و بررسی کند، بررسی ادعای ناسازگاری درونی نظریه حق الطاعة است که از سوی برخی به‌عنوان مهم‌ترین شبهه‌ای که می‌تواند بنیان نظریه را بر کند، مطرح شده است. ناقد نظریه در این باره می‌نویسد:

به گمان ما نظریه حق الطاعة به شکلی که شهید صدر تقریر کرده‌اند؛ قابل پذیرش نیست و حق با کسانی است که در شبهات بدوی قائل به قبح عقاب بلابیان شده‌اند (لاریجانی، ۱۳۸۱، ص. ۱۲).

در موضع دیگری نیز ناقد می‌نویسد:

به نظر می‌رسد نظریه حق الطاعة از سه منظر قابل نقد است؛ هم از منظر وجدانی و شهودی، هم از منظر سازگاری درونی و هم از منظر لوازم بیرونی آن (لاریجانی، ۱۳۸۱، ص. ۱۱).

آنچه این نوشتار به دنبال آن است، نقد دوم یعنی از منظر سازگاری درونی است. باقی نقود به‌خوبی قابل پاسخ‌اند. ناقد نظریه در نقد دوم می‌نویسد:

به گمان ما نظریه حق الطاعة از نوعی ناسازگاری درونی رنج می‌برد و این مشکل اساسی نظریه است. مقصود ما از ناسازگاری درونی، تناقض منطقی نیست، بلکه منجر شدن به نوعی تراحم یا تنافی در مقتضیات احکام عقل عملی است و چون تنافی یا تراحم در احکام عقل عملی بالفعل معقول نیست، معلوم می‌شود نظریه حق الطاعة به شکلی که در کلمات شهید صدر مطرح شده است، قابل تأیید و پذیرش نیست (لاریجانی، ۱۳۸۱، صص. ۱۵-۱۴).

۳-۱. بررسی اشکال ناقد نظریه

ناقد تحریر نظریه حق الطاعه را در فرض اباحه اقتضایی انجام می‌دهد و مدعی می‌شود حق طاعت و احترام مولا در هر دو بخش قابل تصور است. اشکال ما به این نظریه این است که نظریه اقتضا دارد در شبهات بدویه عقل، هم حکم به رعایت تکلیف واقعی داشته باشد که لازمه‌اش احتیاط است و هم حکم به رعایت اباحه واقعی داشته باشد که لازمه‌اش رها بودن و ترخیص است و چون این دو حکم عقل نمی‌تواند بالفعل موجود باشد و هیچ دلیلی بر ترجیح یکی بر دیگری نیست، معلوم می‌شود اصل نظریه حق الطاعه صحیح نیست؛ چنان‌که روشن است نقد اصلی ناقد نظریه در محور اساسی و زمین اصلی نظریه حق الطاعه وارد نشده است. در واقع، اصل مدعای شهید صدر (رحمت‌الله علیه) که موجب ابداع و خلق نظریه حق الطاعه شده، مغفول واقع شده است؛ گرچه ایشان نوشته است بحث را برای سهولت در خصوص اباحه اقتضایی مطرح می‌کند. تمام اشکال منتقد این است که با این فرض از موضوع اصلی نظریه حق الطاعه دور افتاده و نتوانسته است اصل نظریه را تحلیل و نقد کند. پرسش این است اگر در فرض اباحه لاقتضایی، نظریه شهید صدر (رحمت‌الله علیه) بررسی می‌شد، آیا با شبهه ناسازگاری مواجه می‌شد؟ تمام تأکید ناقد بر این نکته است که در اباحه اقتضایی، حق مولویت و احترام مولا چنان‌که در احکام الزامی باید رعایت شود، در احکام اباحه و ترخیص نیز هم باید ملحوظ شود و ادعا می‌شود هیچ ترجیحی بر تقدم جانب الزام بر جانب ترخیص ندارد. تحلیل سخن ناقد و روایی آن در چند بخش انجام می‌پذیرد.

نخست، آیا این اشکال به نظریه حق الطاعه از منظری است که شهید صدر (رحمت‌الله علیه) ارائه داده است یا در فرضی است که موضوعاً نظریه را منتفی می‌سازد؟ ما فرض می‌کنیم نظریه حق الطاعه شهید صدر (رحمت‌الله علیه) را در حوزه اباحه لاقتضایی که از قضا غالب اباحه‌ها واقعی‌اند، تحلیل کنیم، آیا اشکال ناقد وارد است یا خیر؟ در شبهات غیرمقرون به علم اجمالی که احتمال الزام اعم از تحریمی و وجوبی است، منازعه شهید صدر (رحمت‌الله علیه) و مشهور مطرح می‌شود که آیا انکشاف الزام به نحو احتمال تنجیز دارد یا خیر؟ بررسی این مسئله باید لو خلی و طبعه انجام پذیرد نه در این حالت که احتمال الزام با احتمال دیگری معارض یا مزاحم خواهد بود. نظریه شهید صدر (رحمت‌الله علیه) در اصل تنجیز الاحتمال لو خلی و طبعه

است و ناقد تنجیز را به خاطر تراحم یا تعارض زیر سؤال می‌برد. این خطای اساسی نقد است و شاهد خطا نیز این نکته است که نظریه شهید صدر (رحمت‌الله علیه) دست‌کم در بخش اباحه لاقتضایی با ناسازگاری به تعبیر ناقد مواجه نیست. ناقد وقتی می‌توانست نسبت ناسازگاری درونی به نظریه بدهد که در همه فروض نظریه با ناسازگاری مواجه باشد. از این‌رو در بخش نخست تحلیل، این نکته شایان طرح است که محور اصلی نظریه حق الطاعة تنجیز احتمالی تکالیف مولای حقیقی است و ناقد بر این نکته تأکید کرده است که احتمال الزام مزاحم با احتمال اباحه مواجه می‌شود؛ یعنی عدم تنجیز را به مانع نسبت داده است در صورتی که باید اثبات می‌شد که احتمال اقتضای تنجیز ندارد و فرقی بین مولای حقیقی و جعلی نیست. این نکته اصلی است که مغفول واقع شده و ناقد تا آخر نقد نیز به این نکته تفتن نیافته است.

در محور دوم باید گفت با فرض پذیرش مدعای ناقد که در حوزه اباحه اقتضایی این دو حکم عقلی گرفتار تراحم شده است، آیا هیچ ترجیحی برای اطراف نیست و نمی‌توان ادعا کرد که برای مثال، مقتضای رعایت حق الطاعة و احترام مولا ترجیح جانب الزام بر ترخیص است؟ در بخش نخست چنان‌که گذشت، ادعای نظریه حق الطاعة این است که «کلما کانت المولویة آكد کان حق الطاعة أوسع». حال اگر ناقد می‌توانست اثبات کند که احتمال الزام در فرض شهید صدر (رحمت‌الله علیه) ادعا بر تنجیز شده است، همه‌جا و به‌نحو اطلاق با احتمال اباحه مواجه هست و هیچ دلیلی هم بر ترجیح تقدم احتمال الزام نیست، نقد می‌توانست وارد باشد. به بیان دیگر، در صورتی نقد وارد بود که ثابت شود احتمال الزام به‌نحو سالبه کلیه از احتمال اباحه اقتضایی جدا نمی‌شود و هیچ احتمال الزامی نمی‌تواند بدون احتمال اباحه مطرح شود. در صورتی که اگر ثابت شود اباحه لاقتضایی هم هست که در آن صورت حق احترام مولا و حق الطاعة تنها منحصر به رعایت احتمال الزام بدون معارض است، نظریه حق الطاعة ناسازگاری درونی نخواهد داشت. از این‌رو ضمن توضیح ماهیت اباحه به‌نحو اختصار، طرح این مطلب که از قضا اباحه لاقتضایی غالب اباحه‌های شرعی را تشکیل می‌دهد، اثبات می‌شود که ناقد با یک فرض حداقلی صورت مسئله را تغییر داده و در واقع مسئله خودساخته را نقد کرده است نه اینکه نظریه شهید صدر (رحمت‌الله علیه) را نقد کرده باشد و با این

فرض خودساخته از حقیقت مدعای شهید صدر (رحمت الله علیه) در مقابل نظریه مشهور غفلت کرده است. اصل منازعه شهید صدر (رحمت الله علیه) و مشهور در تنجیز وصول احتمالی در مولای حقیقی است که مشهور ادعای عدم اقتضای تحریک و تنجیز را از باب قیاس به موالی عرفی داشته و منازعه در اقتضای تحریک و عدم تحریک احتمال است نه اینکه مانع و مزاحم مطرح شود.

۴. تحلیل حقیقت اباحه

اصولیان در تقسیم‌بندی‌ای معمولاً اباحه به معنی اخص را در مقابل اباحه به معنی اعم قرار می‌دهند. اباحه به معنی اعم مقابل الزام است و شامل مستحب، مکروه و مباح می‌شود، اما اباحه به معنی اخص قسیم احکام اربعه است. اباحه به معنی اخص خود به دو قسم اباحه اقتضایی و اباحه لااقتضایی تقسیم می‌شود. شهید صدر (رحمت الله علیه) می‌نویسد ترخیص بر دو قسم است. گاه ترخیص ناشی از عدم مقتضی در ناحیه الزام است و گاه ناشی از مقتضی در اباحه و اطلاق العنان بودن عبد است. به این معنی که مصلحت در این است که عبد از سوی مولا مطلق العنان باشد (صدر، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص. ۲۰۴). پس از این مطلب ایشان این پرسش را مطرح می‌کند که آیا در اباحه اقتضایی معقول است که بین آن و مقتضی الزام تراحم واقع شود؟ پاسخ شهید صدر (رحمت الله علیه) به این پرسش مثبت و معقول است که تراحم ملاکی و تراحم حفظی میان مقتضی الزام و اباحه تصور شود، اما تراحم امتثالی معقول نیست؛ زیرا ترخیص امتثال ندارد تا بین آن و الزام تراحم واقع شود (صدر، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص. ۲۰۴). ماهیت اباحه اقتضایی، اقتضا می‌کند که جعل قابل تصور باشد. از این رو در مجعول بودن اباحه اقتضایی بحثی نیست، اما اباحه لااقتضایی بدین معنی که فعل و ترک فاقد مصلحت و مفسده باشد، میان اصولیان بحث شده است که آیا می‌تواند مجعول شارع قرار گیرد یا خیر؟ برخی از جمله محقق اصفهانی (رحمت الله علیه) معتقدند که اباحه لااقتضایی نمی‌تواند مجعول قرار گیرد. عبارت ایشان به این قرار است:

و أما الإباحة و الترخيص، فمجملة القول فيها: ان المباح و إن كان لا اقتضاء، لعدم المصلحة و المفسدة فيه مطلقاً، إلا ان عدم المقتضى لازمه عدم الأحكام الأربعة لا ثبوت حكم خامس، فالإباحة عن مصلحة في نفسها، إذ كما ان الحكمة الإلهية

تقتضی ایصال المصلحة بالبعث و الصد عن الوقوع فی المفسدة بالزجر، كذلك تقتضی إرخاء العنان و الترخيص لئلا يكون العبد فی الضيق صدوراً و وروداً، حيث ان رسم العبودية و زى الرقية يقتضی صدور العبد و وروده عن رأى مولاه (اصفهانى، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص. ۴۵).

در مقابل این دیدگاه عده‌ای از جمله شیخ حسین حلی (رحمت‌الله علیه) معتقدند که اباحه لاقتضایی نیز می‌تواند مجعول شارع باشد. عبارت ایشان نیز به این قرار است: الثانية: أن الاباحة التي هي أحد الأحكام الخمسة هي في قبال كل واحد منها فتكون حكماً ثبوتياً، و هو عبارة عن تساوى الطرفين، سواء قلنا بأنها اقتضائية أو قلنا بأنها غير اقتضائية، بمعنى أن الحكم بتساوى الطرفين هل هو ناش عن مقتضى يقتضى ذلك التساوى، أو أنه ناش عن عدم ما يقتضى ترجيح أحد الطرفين على الآخر و على كل حال، فليست هي إلا عبارة عن الحكم بتساوى الطرفين، فليست هي أمراً عدمياً لتكون عبارة عن عدم كل واحد من الأحكام الأربعة الباقية، فليست الاباحة عبارة عن عدم الحرمة مثلاً، بل هي حكم ثبوتى مضاد للأحكام الباقية، كما أن كل واحد من تلك الأحكام مضاد لكل واحد من باقىها (حلی، ۱۴۳۲ق، ج ۱۰، ص. ۶۱).

اگر ما حق الطاعة را به احکام مولا محدود کردیم، قطعاً اینکه اباحه لاقتضایی حکم باشد یا نباشد، در محل بحث اثر خواهد داشت؛ زیرا در صورت عدم امکان مجعولیت اباحه لاقتضایی طبق نظر امثال محقق اصفهانى (رحمت‌الله علیه) ما در احتمال الزام و احتمال اباحه لاقتضایی، اصولاً احتمال مزاحمت احتمال الزام با حکم محتمل دیگری نمی‌دهیم؛ زیرا در این صورت لاقتضا مجعول شرعی نیست، اما اگر حتی آن را مجعول شرعی بدانیم؛ چنان‌که امثال شیخ حسین حلی (رحمت‌الله علیه) قائل هستند یا دایره تراحم حق الطاعة را محدود به احکام ندانیم و قائل باشیم روح حق الطاعة به رعایت و اهتمام به اغراض مولا برمی‌گردد ولو حکمی نباشد، باید گفته شود در موارد احتمال الزام مولا، احتمال اباحه هم می‌دهیم و اباحه لاقتضایی هم می‌تواند مجعول باشد و همان نکته سابق مطرح می‌شود که در این فرض اصلاً شبهه ناسازگاری وارد نیست؛ زیرا الزام مولا که انکشاف احتمالی یافته است، قطعاً از سوی اباحه لاقتضایی مورد

مزامحت واقع نمی‌شود؛ زیرا اباحه در این صورت ولو بتواند متعلق جعل شارع قرار گیرد، واجد ملاک و متعلق غرض مولا واقع نشده است و قطعاً در این صورت نظریه شهید صدر (رحمت‌الله علیه) با ناسازگاری درونی مواجه نخواهد شد.

بسیاری از اصولیان وقتی ماهیت اباحه و اقسام آن را تحلیل کرده‌اند، به این نکته تصریح کرده‌اند که غالب اباحه‌های شرعی از نوع لاقضایی هستند. محقق مشکینی (رحمت‌الله علیه) در همین رابطه می‌نویسد:

اعلم أن الإباحة على قسمين:

الأول: أن تكون ناشئة عن عدم مصلحة أو مفسدة ملزمتين أو غير ملزمتين، لأنه إذا كان أحد الأولين يكون المورد واجبا أو حراما، وإذا كان أحد الأخيرين يكون مندوبا أو مكروها.

الثاني: أن تكون ناشئة عن مصلحة في نفس الإباحة و لكن الأول هو الغالب في الإباحات الواقعية و لذا يتغير غالب الإباحات الواقعية إذا وقعت في حيز الشروط، أو غيرها من العناوين الثانوية التي تكون أدلتها حاکمة على أدلة العناوين الأولية، و الثاني هو الغالب في الإباحات الظاهرية، بل الظاهر عدم [وجود] إباحة ظاهرية عن لاقضاء (مشکینی اردبیلی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، صص. ۱۷۴-۱۷۳)

غالب اباحه‌های شرعیه از نوع خلو از مصلحت و مفسده یعنی لاقضایی هستند. براین‌اساس به لحاظ ارض واقع هم نظریه شهید صدر (رحمت‌الله علیه) در صورت فرض غالب با اشکال مواجه نخواهد شد؛ گرچه در صورت نادر هم اگر فرض می‌شد که اباحه اقتضایی داریم نیز نظریه شهید صدر (رحمت‌الله علیه) از اشکال ناقد بری بود. افزون‌بر مطلب گذشته مبنی بر عدم ورود اشکال به نظریه حق‌الطاعه در فرض احتمال اباحه لاقضایی و اکثری بودن اباحه لاقضایی می‌توان اشکالات دیگری را حتی بر فرض تصور اباحه اقتضایی مطرح کرد که برخی از این اشکالات در کلمات دیگران آمده است که تکرار آن وجهی ندارد ازجمله اینکه تغیر اباحه اقتضایی به‌گونه‌ای که در کلام ناقد مطرح شده، با ابهام مواجه است. آیا حلیت و اباحه اقتضایی به زعم ناقد این است که ارخای عنان مطلوب شارع به‌گونه‌ای است که اگر عبد بخواید احتیاط کند مستلزم هتک مولا شود؟ به نظر می‌رسد تحلیل ماهیت اباحه حتی در

صورت اقتضایی بودن، نیاز به بحث جدیدی داشته باشد که تحلیل ناقد در این خصوص با اشکال مواجه است و در صورت اثبات این نکته که در اباحه اقتضایی هم اثبات مسئولیت نیست، بلکه نفی مسئولیت ماهیت اباحه اقتضایی است، باز هم نقد ناقد نظریه حق الطاعة وارد نخواهد بود (حائری، ۱۴۲۳ق، ص. ۴۲۳). این نکته بسیار حائز اهمیت است که خطا در تغییر ماهیت اباحه اقتضایی باعث نقد شده است، اما اجمالاً به همین اندازه در این نوشتار کفایت می‌شود، زیرا منازعه مبنایی خواهد شد.

اشکال دیگری که بر نقد وارد است، این است که با فرض تسلیم اینکه در اباحه اقتضایی القای شیء بر عاتق مکلف می‌شود و حق الطاعة مولا قابل تصور است، ادعا کرده که جهت اباحه اقتضایی با جهت الزام مزاحمت کرده است و ولو خلّی و طبعه دلیلی بر تقدم جهتی بر جهت دیگر نیست. ناقد در این زمینه می‌نویسد:

اشکال ما به نظریه حق الطاعة این است که این نظریه اقتضا دارد در شبهات بدویه عقل، هم حکم به رعایت تکلیف واقعی داشته باشد که لازمه‌اش احتیاط است و هم حکم به رعایت اباحه واقعی که لازمه‌اش رها بودن و ترخیص است و چون این دو حکم عقل نمی‌تواند بالفعل موجود باشد و هیچ دلیلی بر ترجیح یکی بر دیگری نیست، معلوم می‌شود اصل نظریه حق الطاعة صحیح نیست (لاریجانی، ۱۳۸۱، ص. ۱۵).

در این کلام، ابطال نظریه حق الطاعة مبتنی بر دو محور است. محور نخست اینکه، ماهیت اباحه واقعی، جعل ترخیص و وضع شیء بر عاتق مکلف است که با دو اشکال مواجه شد. اشکال نخست اینکه، خود این ادعا قابل نقد است به اینکه ماهیت اباحه واقعی، رفع مسئولیت است که این پاسخ کبروی و مبنایی‌تر است. اشکال دوم که به نظر می‌رسد به کلی از دید ناقد مغفول مانده، فرض تصور نظریه حق الطاعة در حوزه اباحه لااقتضایی است که کاملاً موجه و سلیم از این نقد خواهد بود و نقد ناقد آنگاه نظریه حق الطاعة را باطل می‌سازد که همه اباحه‌ها، اقتضایی باشد که ثبوتاً و اثباتاً حرف باطلی است.

محور دوم که نقد نظریه حق الطاعة مبتنی بر آن است، این است که در فرض اباحه اقتضایی دو حکم عقل نمی‌تواند بالفعل موجود باشد و هیچ دلیلی بر ترجیح یکی

(الزامی) بر دیگری (اباحه) نیست. ناقد این ادعا را در جایی دیگر با کلمات شهید صدر (رحمت الله علیه) مدلل می‌سازد که شهید صدر (رحمت الله علیه) معتقد است ملاک اباحه می‌تواند مزاحم ملاک الزام شود و ای بسا در مواردی بر آن مقدم شود. ناقد در یکی از جلسات خارج اصولش می‌گوید:

بحث مهم دیگر اباحه لاقتضایی است. در بحث حق الطاعه، کاری با اباحه لاقتضایی نداشتیم و اباحه اقتضایی را لازم داشتیم که بتواند با وجوب و حرمت مقابله کند (جلسه خارج اصول، ۱۳۹۸/۱۱/۲۰).

تحلیل عرصه توان مزاحمت ملاک اباحه با ملاک الزام و تطبیق آن با ما نحن فیه مهم است. آیا ملاک اباحه و ترخیص در مقام تراحم حفظی مطرح است یا در مقام تراحم امتثالی؟ اینکه ناقد ادعا کرده است هیچ دلیلی بر ترجیح یکی بر دیگری نیست، در مقام حفظ ملاکات پذیرفته است، اما در مقام امتثال قطعاً ترجیح رعایت حق الطاعه در ناحیه الزام است. اباحه قطعاً توان مزاحمت با الزام را در مقام امتثال نخواهد داشت. کلام شهید صدر (رحمت الله علیه) که مورد استشهاد قرار گرفته، ناظر به ملاک است که در تراحم حفظی ای بسا شارع مصلحت ترخیص برایش اهم از مصلحت الزام باشد. ازاین‌رو برای حفظ مصلحت اهم یعنی ترخیص، به جعل احکام ظاهریه ترخیصی دست می‌زند (صدر، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص. ۱۷۰). شهید صدر (رحمت الله علیه) معتقد است تراحم بین ملاکات واقعی ترخیصی و الزامی در مقام تراحم حفظی است نه در مقام امتثال. ایشان با تقسیم ترخیص به دو قسم اقتضایی و لاقتضایی این پرسش را مطرح می‌کند که تراحم بین اباحه اقتضایی و الزام در کدام حوزه قابل تصور است؟ عبارت ایشان این است:

المقدمة الثالثة: ان الترخيص على قسمين فتارة يكون ناشئاً من عدم مقتضى فى الإلزام و أخرى يكون ناشئاً من مقتضى فى الإباحة و إطلاق العنان، بمعنى ان هناك مصلحة فى أن يكون العبد مطلق العنان من قبل مولاه و إن كان كل من الفعل و الترك خالياً عن مصلحة و حينئذ يقع السؤال عن هذا الأخير و انه هل يعقل التراحم بينه و بين مقتضى الإلزام و بأى قسم من اقسامه؟

و الجواب: انه يعقل التراحم الملاكى و الحفظى بينه و بين مقتضى الإلزام دون التراحم

الامتنالی إذ لا امتثال للترخيص ليقع التزام بينه و بين الإلزام.
و علی ضوء هذه المقدمات الثلاث نستخلص النتيجة المرجوة فی المقام فنقول انه تارة يكون الحكم الظاهري إلزاميا و الواقعي ترخيصيا كما لو أوجب المولى الاحتياط فی قسم من الشبهات بأى لسان كان و أخرى يفرض العكس و فی كليهما لا محذور (صدر، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص. ۲۰۴).

این عبارت شهید صدر (رحمت الله علیه) نشان می دهد که ایشان توجه به دو قسم اباحه داشته و در اباحه اقتضایی نیز پاسخی برای نظریه حق الطاعة داشته است که امتثال برای ترخیص تصور نمی شود. حتی با فرض مناقشه در پاسخ نمی توان مانند ناقد ادعا کرد که به کلی از نگاه شهید صدر (رحمت الله علیه) مغفول بوده، بلکه ظاهراً ناقد در کلمات شهید صدر (رحمت الله علیه) تتبع کافی نداشته است و نسبت غفلت به ایشان می دهد. در هر حال، فرض مزاحمت ملاک ترخیص با ملاک الزام در مقام التزام حفظی پذیرفتنی است، اما آیا ما نحن فيه مصداقی از این فرض است؟ ما در جایی که احتمال تکلیف الزامی و احتمال اباحه اقتضایی می دهیم، آیا در مقام التزام حفظی هستیم یا در مقام التزام امتثالی؟ قطعاً در مقام التزام امتثالی هستیم. عبد در مقام امتثال مواجه با دو بعث احتمالی است؛ بعث احتمالی و بعث ترخیصی که البته با درجه کاشفیت احتمال، این دو بعث متوجه عبد شده است. اینکه انکشاف احتمالی در اینجا مطرح است، مانند صدور انکشاف ظنی با انکشاف قطعی است. چگونه اگر انکشاف ظنی الزام و ترخیص بود، مقام امتثال بود، ما نحن فيه نیز مصداقی از مصادیق التزام امتثالی خواهد بود. از این رو اینکه ادعا شود در صورت التزام ملاک الزامی و ملاک ترخیصی، هیچ وجهی برای ترجیح یکی بر دیگری نیست، کاملاً نادرست است. در حوزه امتثال نه تنها هیچ گاه ملاک ترخیص نمی تواند التزام ملاک الزام شود، بلکه حتی ملاک استحباب و کراهت (غیر الزامی) نیز هیچ گاه التزام ملاک الزامی (وجوب و حرمت) نمی شود. آیا می شود گفت در صورت التزام کراهت و حرمت یا استحباب و وجوب یا حتی استحباب و حرمت، وجهی برای ترجیح جهت الزامی وجود ندارد و همان گونه که مولا در حرمت و وجوب، احترام و مولویت دارد، در استحباب و کراهت نیز مولویت دارد و وجهی برای ترجیح یکی بر دیگری نیست؟ نکته اساسی مسئله در این است که در التزام

تکافؤ باید باشد و ملاک ترخیص قدرت مکافئه با ملاک الزامی ندارد که مولویت ایجاد کند. به تعبیر دیگر، در صورت تراحم اصلاً برای مولا در ناحیه ملاکات ترخیصی حق مولویت و اطاعت ایجاد نمی‌شود که گفته شود دو حق‌الطاعه با یکدیگر مزاحمت کرده‌اند.

فقه‌های عظام در خصوص تراحم جهات احکام به تفصیل بحث کرده‌اند از جمله شیخ اعظم (رحمت‌الله علیه) در بحث از غنا در مکاسب متعرض این نکته شده است و می‌نویسد:

و الحاصل أن جهات الأحكام الثلاثة أعني الإباحة و الاستحباب و الكراهة لا تراحم جهة الوجوب أو الحرمة فالحكم لهما مع اجتماع جهتهما مع إحدى الجهات الثلاث (انصاری، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص. ۱۵۴).

و به طریق اولی، ملاک ترخیص قدرت مزاحمت با ملاک الزام را نخواهد داشت. محقق ايروانی (رحمت‌الله علیه) نیز در حاشیه خویش بر مکاسب به‌خوبی مقاومت ترخیص و الزام را در دو حوزه حکم و مقتضی تحلیل می‌کند و می‌نویسد:

قوله قدس سره و فيه أن أدلة المستحبات لا تقاوم تارة يدعى أن أدلة الأحكام الترخيصية لا تقاوم في مقام الإثبات أدلة الأحكام الاقتضائية بمعنى أنها طراً مهملة في جنبها خالية عن الاقتضاء في جانبها يعني لا يشمل إطلاقها مورداً قام فيه دليل على حكم اقتضائي أو أنها منصرفة عن هذا المورد و هذه الدعوى إثباتها على وجه العموم في غاية الإشكال و من سبر أدلة الأحكام الترخيصية و استوعب النظر فيها فرآها كلها مهملات أو منصرفات مع أن اتفاقها على الإهمال في غاية البعد و أخرى يدعى أن مقتضيات الأحكام الترخيصية في مقام ثبوتها و تأثيرها لا تراحم مقتضيات الأحكام و الإلزامية و كيف تراحم ما لا يقتضي الإلزام لضعفه ما يقتضي الإلزام بل الاقتضاء و التأثير الفعلي دائماً يكون مع ما يقتضي الإلزام لقوته و الحكم في مادة التراحم دائماً يكون مطابق أقوى الحكمين مناطاً و أقواهما مناطاً هو الحكم الإلزامي و يدفعه أن اللازم هو الموازنة بين المنطيين من أي المنطيين كانا فربما ينحط المنط الإلزامي عن مرتبته و يعود غير مؤثر في حكم إلزامي بعد أن كان مؤثراً في حكم

إلزامیّ فإن مناط الاستحباب فی جانب الخلاف یذهب بمقدار من مناط الإلزام فلا یبقى ما یقتضی الإلزام و كان المقدار السالم من مزاحمة مناط التحريم مقدارا لا یقتضی إلاّ الکراهة نعم إذا كان المنطان مجتمعین فی جانب واحد کمناط الإیجاب و الاستحباب لم تكن مزاحمة فی تأثیرهما بل كان المؤثر هو مناط الحكم الإلزامیّ و غیره إمّا مؤکّد له أو لا اقتضاء فی جنبه فإن مناط الاستحباب لا یقتضی الإلزام و مناط الإیجاب یقتضیه و ما لا یقتضی لا یزاحم ما یقتضی (ایروانی، ۱۳۷۹ق، ج ۱، صص. ۳۲-۳۱).

نکته مهم مغفول همین است که اقوی مناطاً موجب تقدم می شود دائماً و اگر هم حتی در مقام تراحم حفظی، مصححت ترخیص در برخی صور بر مصلحت الزام مقدم شود، به خاطر همین اقوی مناطاً است که مناط ترخیص در مقام حفظ اقتضای جعل حکم اباحه به نحو ترخیص می کند، اما در مقام امتثال به هیچ وجه و به طور مطلق، مناط ترخیص قدرت مزاحمت ندارد.

از این رو این ادعا که در رعایت تکلیف الزامی و تکلیف ترخیصی، هیچ دلیلی بر ترجیح یکی بر دیگری نیست، ادعایی نادرست است و با فرض تسلیم ادعای نخست و چشم پوشی از اشکالات آن که صورت مسئله در فرض اباحه اقتضایی طراحی کرده بود، محور دوم که ادعا شده بود دلیلی بر ترجیح نیست نیز با اشکال جدی مواجه شد که ملاک ترخیص در مقام امتثال صلاحیت مزاحمت با ملاک الزام را ندارد. نکته شهید صدر (رحمت الله علیه) مبنی بر صلاحیت مزاحمت، ناظر به حوزه تراحم حفظی است نه حوزه تراحم امتثالی و البته شواهدی نیز حتی از سوی مخالفان حق الطاعة بر عدم صلاحیت مزاحمت ملاک ترخیص در مقام امتثال می توان اقامه کرد از جمله در موارد علم اجمالی که حکم الزامی و حکم ترخیصی ولو اقتضایی است، مشهور هم قائل به لزوم مراعات حکم الزامی و ترجیح ملاک الزام شده اند و این نیست مگر به همین دلیل که ملاک ترخیص توان مقاومت با ملاک الزام را ندارد یا اینکه مشهور در تقدم حکم الزامی به نحو وجوب احتیاط تشکیک کرده اند، اما در تقدیم آن به نحو حسن احتیاط کسی تشکیک نکرده و احدی ادعای حسن احتیاط را در ملاک ترخیصی نداشته است.

نتیجه‌گیری

از مباحث گذشته روشن شد اصل ادعا در نظریه حق‌الطاعه شهید صدر (رحمت‌الله علیه) متمرکز بر این نکته است که اگر مولویت مولا اشتداد داشته باشد، دایره تنجیز و تحریک نیز توسعه است و در این صورت احتمال نیز منجز خواهد بود. در تلازم میان آکدیت مولویت و توسعه قلمرو، تنجیز و حجیت برقرار است. اگر بناست نظریه ابطال شود، باید این ادعای محوری نقد شود نه اینکه فرض نادری را که احتمال الزام مزاحم با احتمال اباحه و ترخیص شود، مطرح کرد و اصولاً در زمینه دیگری که مورد نظریه نیست، نظریه را به نقد کشید؛ گرچه در همان صورت هم نقد وارد نیست. از این رو تأکید این نوشتار این است که نقد ناقد در خصوص ناسازگاری درونی نظریه حق‌الطاعه به هیچ وجه وارد نیست و از غفلت عظیمی رنج می‌برد. اگر تلازم بین آکدیت مولویت با توسعه قلمرو تنجیز حتی در بخش اباحه لااقتضایی تمام باشد و از سازگاری درونی برخوردار باشد که همین گونه نیز هست، نظریه حق‌الطاعه از این ناحیه با اشکالی مواجه نخواهد بود و نقد ناقد متعرض ادعای اصلی نظریه حق‌الطاعه نشده است. افزون بر این، با تسلیم اشکال مزاحمت در احکام عقلی، وجوه متعددی بر تقدیم جانب الزام بر جانب ترخیص وجود دارد که برخی از آنها در کلمات اعلام آمده است و به یک وجه جدید در این نوشتار پرداخته شد.

کتابنامه

- آشتیانی، محمدحسن بن جعفر (۱۴۲۹ق). *بحر الفوائد فی شرح الفرائد* (طبع جدید) (جلد ۴). چاپ ۱، بیروت: مؤسسه التاریخ العربی.
- Ashtiani, Mohammad Hasan bin Jaafar (1429 AH). *Bahr al-Fayed in Sharh al-Fareed* (new version) (Volume 4). 1st edition, Beirut: Al-Tarikh Al-Arabi Institute
- اصفهانی، محمدحسین (۱۴۱۶ق). *بحوث فی الاصول* (جلد ۱). چاپ ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم).
- Esfahani, Mohammad Hossein (1416 AH), *Researches in the Principles*, Qom: Islamic Publications Office (affiliated with the Qom Seminary Teachers Society), second edition.
- اصفهانی، محمدحسین (۱۴۲۹ق). *نهایة الدرایة فی شرح الکفایة* (جلد ۴). چاپ ۲، بیروت: مؤسسه آل‌البیت (علیهم‌السلام) لاحیاء التراث.

Esfahani, Muhammad Hossein (1429 A.H.), End of al-Daraya fi Sharh al-Iqiq, Beirut: Al-Bayt Foundation, peace be upon them, for heritage, second edition.

انصاری، مرتضی بن محمد امین (۱۴۱۱ق). *المکاسب* (جلد ۱). چاپ ۱، قم: دارالذخائر.

Ansari, Morteza bin Mohammad Amin (1411 AH), al-Makasab, Qom: Dar al-Zakhaer, first edition.

انصاری، مرتضی بن محمد امین (۱۴۲۸ق). *فرائد الاصول* (جلد ۲). چاپ ۷، قم: مجمع الفکر الاسلامی.

Ansari, Morteza bin Muhammad Amin (1428 AH), Faraed al-Usul, Qom: Majmael al-Fakr al-Islami, 7th edition.

ایروانی، علی (۱۳۷۹ق). *حاشیة المکاسب (ایروانی)* (جلد ۱). چاپ ۲، قم: کتبی نجفی.

Irwani, Ali (1379 AH), Hashiyat al-Makasab (Irwani), Qom: Kattabi Najafi, second edition

حائری، سید علی اکبر (۱۴۲۳ق). *ملاحق بر دروس فی علم الاصول: الحلقة الثالثة*. چاپ ۱، قم: مجمع الفکر الاسلامی.

Haeri, Seyyed Ali Akbar (1423 A.H.), addendum to lessons in the science of fundamentals; The third episode (Magmam al-Fekr edition), Qom: Majmam al-Fekr al-Islami, first edition

حلی، حسین (۱۴۳۲ق). *اصول الفقه* (جلد ۱۰). چاپ ۱، قم: مکتبه الفقه والاصول المختصه.

Helli, Hossein (1432 AH), Asul al-Fiqh, Qom: Maktafa al-Fiqh wa al-Asul al-Mukhtasa, first edition.

صدر، سید محمد باقر (۱۴۰۸ق). *مباحث الاصول* (سید کاظم حائری، تقریر) (جلد ۳). چاپ ۱، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.

Sadr, Seyyed Mohammad Baqer (1408 AH), Discussions of Usul, edited by Seyyed Kazem Haeri, Qom: Markaz Al-Nashar Press - Islamic Education School, first edition

صدر، سید محمد باقر (۱۴۱۷ق). *بحوث فی علم الاصول* (سید محمود هاشمی شاهرودی، تقریر) (جلدهای ۴ و ۵). چاپ ۲، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (علیهم السلام).

Sadr, Seyyed Mohammad Baqir (1417 AH), Researches in the Science of Usul, edited by Seyyed Mahmoud Hashemi Shahroudi, Qom: Institute of Islamic Jurisprudence Encyclopaedia on the Religion of Ahl al-Bayt, peace be upon them, second edition.

لاریجانی، صادق (۱۳۸۱)، «نظریه حق الطاعة». *پژوهش های اصولی*، شماره ۱.

Larijani, Sadegh (1381), "Theory of Righteousness", Esuli Researches, No. 1

مشکینی اردبیلی، ابوالحسن (۱۴۱۳ق). *کفایة الاصول* (حواشی المحقق المشکینی علی الکفایة) (جلد ۳). چاپ ۱، قم: لقمان.

Mishkini Ardabili, Abul Hasan (1413 AH), Kefaya al-Osul (with Mishkini's margins), Qom: Luqman, first edition

نایینی، میرزا محمد حسین (۱۳۵۲). *أجودالتقریرات* (سید ابوالقاسم خویی، تقریر) (جلد ۲). چاپ ۱، قم: مطبعة العرفان.

Naini, Mirza Mohammad Hossein (1352), Ajood al-Taqrirat, Edited by Seyyed Abulqasem Khoei, Qom: Al-Irfan Press, first edition

نایینی، میرزا محمد حسین (۱۳۷۶). *فوائد الاصول* (محمد علی کاظمی خراسانی، تقریر) (جلد ۳). چاپ ۱، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

Naini, Mirza Mohammad Hossein (1376), Fawad al-Usul, translated by: Mohammad Ali Kazemi Khorasani, Qom: Qom Seminary Teachers Society, first edition

وحید بهبهانی، محمد باقر بن محمد اکمل (۱۴۱۵ق). *الفوائد الحائریة*. چاپ ۱، قم: مجمع الفكر الاسلامی.

Waheed Behbahani, Muhammad Baqir bin Muhammad Akmal (1415 AH), al-Fawad al-Ha'ariyyah, Qom: Majmael al-Fekr al-Islami, first edition.